**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010929**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که برای بررسی اتحاد و عدم اتحاد علی بن اسماعیل و علی بن سندی از چه روشی باید استفاده کرد؟

ما در بحث قبلی به تناسب عرض کردم که ما در بررسی اتحاد دو تا راوی گاهی اوقات باید عناوین مرتبط را هم دنبال کرد، یکی جعفر بن محمد بن مسرور و جعفر بن محمد بن قولویه برای اتحاد اینها علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور که یک عنوان، و همچنین علی بن محمد بن قولویه این دو تا را هم باید در کنار عناوین قبلی مطرح کرد و دنبال کرد. اینجا یک نکته‌ای در این بحث هم بود، شرح حال جعفر بن موسی بن قولویه که در رجال نجاشی بود و همچنین علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور در هر دویش یک کلمۀ یلقّب ابوه وجود داشت. یکی‌اش ممله، یکی‌اش یلقب ابوه مسلمه. این نفس این که این دو تا عنوان در این جهت که پدرشان لقب خاص داشتند این خودش کمک می‌کند برای این که، البته لقبی که ممله هست، یکی‌اش مسلمه، البته کلمۀ مسلمه آن جا یک گیری هست که مسلمه جزء القاب نیست، مسلمه اسم است، چطور یلقّب به ابوه مسلمه تعبیر کرده، این است که احتمال این که آن مسلمه محرّف ممله باشد خیلی طبیعی هست. اساساً این که این دو تا نام هر دوشان یلقب ابوه هستند، یعنی پدرشان لقب خاص دارند، خود همین لقب‌هایی که می‌تواند محرّف همدیگر باشد، لقب خاصی که شبیه هم هست برای وحدت این کمک کند.

شاگرد: مشکله مسلمه چی است؟

استاد: مسلمه اسم است، لقب نیست. البته خود ممله هم به یک معنا اسم است. ممله ظاهراً همان محمد هست به لهجۀ محلی. و کلمۀ محمد در لهجه‌های محلی، مموله، ممله، مطّویه، ممّویه، امثال اینها، همۀ اینها به کار می‌رود. ولی به دلیل نامأنوس بودن با این اسم‌ها خیلی وقت‌ها تصور می‌شده که اینها لقب هستند. من جمله مثلاً علّان کلینی، علّان در بعضی از کتاب‌های لغت در مورد علّان نوشته علّان لقب جماعةٍ اسمهم علی. این تعبیر. این اشتباه است. علّان همان علی است ولی در گویش محلی. البته تعبیر مرحوم آقای بروجردی دارند که قبل از آن به نظرم مقدمۀ ابن صلاح هم بود که حالا الآن تعبیر مقدمۀ ابن سنان دقیق یادم نیست به چه تعبیری است ولی مرحوم آقای بروجردی تعبیر می‌کنند که علی، علّان معجم علی. یعنی تلفّظ فارسی علی علّان است. دقیق نیست ولی به هر حال توجهی هست، نه این که در فارسی به طور کلی به علی علّان بگویند. لهجۀ محلی است، یعنی لهجۀ قمی مثلاً گاهی اوقات مرسوم هست. به خصوص در قم این تغییرات خیلی زیاد هست. یک کسی هست علی بن محمد بن علی بن سعد که ابن اخی الآثار یک همچین اسمی. این را علی‌اش به علّویه احیاناً چیز شده. محمّدش به مطویه. علّویة بن مطّویه همین علی بن محمد بن علی بن سعد قزدانی هست. این تبدیلات خیلی شایع هست. می‌گویم به هر حال یلقّب ولو یک نوع اشتباهی در آن تعبیر وجود دارد ولی بالأخره تصور شده که این لقب اینهاست. ولی مسلمه هیچ از این احتمالات، کسی مسلمه را لقب نمی‌داند، این است که به احتمال زیاد اصلاً مسلمه در عبارت نجاشی مصحّف همان مموله یا چیز باشد. الآن در فارسی کنونی ممله را که می‌گویند محمد علی را ممله می‌گویند ولی در فارسی محمد، اسماعیل را اسی می‌گویند، ابراهیم را ابی می‌گویند، اینجور تغییراتی که شکستن اسم‌ها و امثال اینها بوده ولی به یک نحو خاصی. الآن مثلاً محمد را عراقی‌ها حمّودی خیلی وقت‌ها می‌گویند. این حمّودی از همین شبیه ممّویه و امثال اینهاست.

شاگرد: تعبیر ابن صلاح: بل ذلک من تغییر العامة و اسامی و کسرهم لها فی زمان صغر مسمّی ذلک کما قالوا فی علی علّان

استاد: بله. نه این تعبیر ابن صلاح دقیق‌تر است از تعبیر مرحوم آقای بروجردی. یعنی بین این دو تاست. یعنی تغییراتی که در اسامی داده می‌شود ولی برای محلی ایران است. یعنی علّان ظاهراً در اصطلاحات چیز نیست آن طرف‌ها نیست. حالا می‌شود بررسی کرد همین علّان را که می‌گوید تغییراتی که، یعنی توضیح خوبی هست که اینها تغییراتی که در بچگی برای بچه‌ها اسم را، همین الآن مثلاً حمودی هم بیشتر برای بچه‌ها محمد را حمودی می‌گویند. وقتی بزرگ می‌شود دیگر از حمودی بودن می‌افتد. یک نوع تغییرات. یک نوع تحبیب درش هست، شبیه تصغیر تحبیب که داریم این هم یک نوع تغییر تحبیب است از باب یک نوع این شکلی است. این است که این تغییرات را حالا بعضی‌ها توجه ندارند لقب تعبیر می‌کنند لقب نیست همین تغییر اسامی است. حالا غرضم پرانتز را ببندم. بحث ما در این بود که علی بن اسماعیل و علی بن سندی را چگونه اینها را می‌خواهیم وحدتش یا تعددشان را اثبات کنیم. مرحوم آقای خویی برای وحدتشان فرموده بودند دو تا راوی متحد دارند، ۵ تا شیخ مشترک دارند. بعد خودشان مناقشه کردند که راویان اختصاصی اینها و مشایخ اختصاصی اینها را اگر مقایسه کنیم با مشترکاتشان اختصاصی‌هایشان بیشتر هست. در جلسۀ قبل یک توضیحات موردی دادم که بعضی از اینها را باید دقیق‌تر کرد و اینها. یک نکته یادم رفت در جلسۀ قبل عرض کنم که مشایخ مشترک این دو تا یک محمد بن اساعیل بود. این محمد بن اسماعیل را باید بررسی کرد که آیا اینها هر دو یک نفر هستند یا مختلف هستند. که افراد دیگر صفوان، صفوان بن یحیی، حماد بن عیسی، عثمان بن عیسی، محمد بن عمرو بن سعید آنها هم روشن است که کی هستند. ولی محمد بن اسماعیل یکی بودن و یکی نبودنش را باید بررسی کرد، من نگاه کردم هر دوشان محمد بن اسماعیل بن بزیع است. در مورد وحدت و عدم وحدتشان آن تقریباً بحث خاصی ندارد. ما عرض می‌کردیم یک روش دیگری هست غیر از این مدل روشی که مرحوم آقای خویی دنبال کرده البته آن هم از همین مواد خام ولی به گونۀ دیگری می‌شود بحث را پیش برد که مدل بحث فرق می‌کند. من قبل از آن یک بحث دیگر رجالی را عرض بکنم بعد می‌خواهم در آنجا تطبیقش بدهم. یک بحثی هست در مورد این که مسعدة بن صدقة و مسعدة بن زیاد آیا یکی هستند یا یکی نیستند. من یک رسالۀ مفصلی در مورد این موضوع نوشتم، سال‌ها قبل شاید بیش از ۲۰ سال قبل چاپ شده. در آنجا یک استدلالی ما کردیم برای وحدت اینها به این که هفت تا روایت هست که این هفت تا روایت را هم مسعدة بن صدقة نقل کردند هم مسعدة بن زیاد نقل کردند. این را شاهد بر وحدت اینها گرفتیم. آقای آسید محمد رضا سیستانی در درس‌هایشان این رسالۀ ما را نقد کردند من جمله این قسمت را هم نقد کردند و به این نقل کردند. مسعدة بن صدقة صدها روایت دارد. مسعدة بن زیاد هم ده‌ها روایت دارد. خب حالا این همه روایتی که اینها دارند، هفت تایشان مشترک باشد، چیزی اثبات نمی‌شود. این استدلال اشکال ایشان هست. اصل این اشکال ناشی از بد تقریر کردن من بود. من استدلال را توضیح نداده بودم. اگر استدلال خوب توضیح داده می‌شد، معلوم می‌شد که این اشکالی که ایشان می‌کند ربطی به استدلال ما ندارد. اصل نکتۀ اصلی این است که آن ۷ تا روایت، روایت‌هایی هست با مضمون‌های خاص که راوی‌های تنها مسعدة بن صدقة و مسعدة بن زیاد آنها را نقل کردند. به نظرم از ۷ تایش، ۶ تایش این شکلی هست یا هر ۷ تایش. الآن یادم نیست. ولی حجم اصلی آنها روایت‌هایی هستند که رواتشان منحصر هست در مسعدة بن صدقة و مسعدة بن زیاد. بحث سر این است که چطور می‌شود که تصادفاً این روایت را فقط مسعدة نام‌ها نقل کنند، یک ارتباط خاصی مسعده‌ها با این متن روایی دارند. خب این که پیداست که این شکلی نیست. خود همین قرینۀ اتحاد این دو تاست. حالا هر چند تا روایت می‌خواهند مسعدة بن زیاد داشته باشد، مسعدة بن صدقة، اصلاً ربطی به آنها ندارد. تعداد روایت‌های مسعدة بن صدقة و مسعدة بن زیاد هر چی باشد به بحث ما مربوط نیست. بحث ما روی این است که این روایت چند تا راوی دارد، این متن راوی، از این طرف قضیه. آسید محمد رضا سیستانی یک نقض‌هایی هم کرده و من مفصل اینها را بعداً، آن رساله را بازنویسی کردم و بیش از دو برابر شده و بحث‌هایش هم خیلی مفصل شده، من جمله به بحث‌های آقا سید محمد رضا سیستانی پرداختم، ایشان یک سری نقض‌هایی هم کردند که مثلاً بعضی روات دیگر هم هستند که اینها روایت‌های مشترک دارند. آنها را که پاسخ دادیم یکی از نکات پاسخ همین هست که بین آن روایات و روایت اینجا فرق هست. آن روایت‌هایی که ایشان به عنوان نقد آورده همه روایت‌های معروف هستند، یعنی روایت‌هایی هستند که مضمون‌های مشهور دارند. طبیعتاً این که چند تا راوی آن مضمون‌ها را نقل کنند خیلی بعید نیست به خلاف این روایت‌هایی که مسعدة بن صدقة و مسعدة بن زیاد نقل کردند که روایت‌هایی در مضامین غریبی که رواتش منحصر در مسعدة بن صدقة و مسعدة بن زیاد است که تصور می‌شود که این قرینه خیلی قرینۀ محکمی هست. حالا من وارد آن بحث نمی‌شوم، آن بحث خیلی مفصل است. ما شبیه همین روش را می‌خواهیم اینجا پیاده کنیم. آن روش چی است؟ اینجا گفتیم که ۵ تا شیخ، مرحوم آقای خویی به عنوان شیخ مشترک ذکر کرده بودند. یک دانه هم ما اضافه کردیم احمد بن النضر بود شد ۶ تا. اینجا در این ۶ نفر نگاه کنیم ببینیم اینها، هر کدامشان چند تا راوی دارند؟ اگر ببینیم اینها کسانی هستند که راویانشان فقط مثلاً منحصر هست در علی بن اسماعیل یا علی بن سندی. راویان کم تکراری دارند، کم راوی هستند. راویان کم راوی هستند. آن وقت این بحث وحدتش خیلی محکم‌تر می‌شود. این روشی که می‌گویم عمدتاً بهتر از آن روش قبل مرحوم آقای خویی این روش است. این ۶ تا را من مراجعه کردم، صفوان پر راوی است، حماد بن عیسی پر راوی است، عثمان بن عیسی پر راوی است، محمد بن اسماعیل را مراجعه نکردم، آن هم باید پر راوی باشد، الآن داشتم نگاه می‌کردم اوّل گفتم بشناسم کی است، یک قدری اوّل در شناسایی‌اش ور رفتم، محمد بن اسماعیل بن بزیع آن هم باید پر راوی باشد، آن هم محمد بن اسماعیل بن بزیع شخصی است علی القاعده باید راوی زیاد داشته باشد. دو نفر هستند که آنها کم راوی هستند، محمد بن عمرو بن سعید هست ۷ تا راوی دارد، احمد بن نضر هست ۸تا راوی دارد. اینها یک مقداری این که بگوییم مثلاً در این ۷ تا راوی دو تایشان اسمشان علی باشد و احتمال اتحاد داشته باشند مثلاً احتمالش کم است. اینجا برمی‌گردیم به همان نقطۀ قبلی که عرض کردم که ما برای تشخیص خیلی وقت‌ها دو راوی مناسب هست عناوین مرتبط دیگری را هم پایش را وسط بکشیم. آن عناوین عرض کردم یک محمد بن اسماعیل و محمد بن سندی هست. در محمد بن اسماعیل و محمد بن سندی این روش جدید خیلی خوب جواب می‌دهد، آن چی است؟ محمد بن اسماعیل و محمد بن سندی دو تا راوی دارند که این دو تا راوی تنها، حالا این را در مورد مشایخ به کار بردم، در مورد راویان هم شبیه همین را می‌شود به کار برد که راویان مشترک اینها آیا راویان پر استاد هستند یا کم استاد هستند؟ من در مورد راویان اصلاً وارد نشدم چون راویان مشترک و مختص اینها همه‌شان پر استاد هستند. راویان مشترک علی بن اسماعیل و علی بن سندی صفوان و محمد بن احمد بن یحیی هستند که هر دوشان خیلی مشایخ دارند. راویان اختصاصی علی بن اسماعیل هم سعد بن عبد الله، محمد بن یحیی عطار، عبد الله بن جعفر حمیری، آنها هم خیلی است. راوی اختصاصی علی بن سندی محمد بن علی بن محبوب هست آنها هم خیلی است. این که در راوی اصلاً وارد نشدم به دلیل این که این روش آنجا اصلاً جواب نمی‌دهد. ولی در محمد بن اسماعیل و محمد بن سندی این یک راوی مشترک دارند، آن محمد بن احمد بن هشام است. این محمد بن احمد بن هشام تنها یک شیخ دارد. آن شیخش هم یک جا به عنوان محمد بن اسماعیل است، یک جا با اسم محمد بن سندی است. این خیلی وحدت اینها را کاملاً تقویت می‌کند. این که دقیقا این محمد بن احمد بن هشام که یک شخص کم استاد است، دو تا استاد داشته باشد که اسمشان محمد باشند و زمینۀ اتحادشان فراهم باشد. این است که اگر مرحوم آقای خویی بحث علی بن اسماعیل را و علی بن سندی را به جای این که این بحث را دنبال کند اوّل آن بحث محمد بن اسماعیل و محمد بن سندی را دنبال می‌کردند بعد می‌آمدند این بحث را دنبال می‌کردند خیلی راحت‌تر به اتحاد اینها می‌رسیدند. حالا آنجا در بحث علی بن اسماعیل و علی بن سندی در واقع سه جفت عنوان داریم که این سه جفت عنوان را با همدیگر وقتی دنبال کنیم خیلی بحث راحت‌تر است. یکی سعد بن اسماعیل و سعد بن سندی. محمد بن اسماعیل و محمد بن سندی، علی بن اسماعیل و علی بن سندی. اینکه دقیقاً سه تا عنوان داشته باشیم که در مورد هر سه تا عنوان یک عنوان مشابه دیگری داشته باشیم که این بتوانند با همدیگر متحد باشند، یک طبقه باشند. خود همین خیلی خیلی مستبعد است. مگر بین اینها ارتباط باشد. به نظر می‌رسد بین اینها ارتباط هست و آن این است که اینها برادرند. همۀ اینها علی بن اسماعیل بن عیسی، محمد بن اسماعیل بن عیسی، سعد بن اسماعیل بن اشعری، همه هم اشعری هستند، خب پیداست که اینها برادرند. و اینها که ظاهراً ترتیب چیزشان هم اینجوری هست، سعد بزرگترینشان هست و علی بعدی هست و محمد کوچک‌ترین است. اینها شواهدی که به این ترتیب سن اینها هست را بماند. اینها را با همدیگر بحث وقتی دنبال بشود خیلی راحت‌تر اتحاد این عناوین اثبات می‌شود.

شاگرد: قرائن باهم جمع می‌شود یا صرفاً همان نکته کافی است مثلاً محمد بن سندی و محمد بن اسماعیل؟

استاد: خیلی وقت‌ها مثلاً یک مقداری که بحث پیش برود آدم به نتیجه می‌رسد، خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری را در شرح زندگانی ایشان دیدم که می‌گوید ایشان تهران که می‌خواستند تصمیم بگیرند، به زور برادرشان، برادرشان نوشته،یک کتابی هست به نام پرتویی از خورشید، مصاحبه‌ها و صحبت‌هایی که در مورد مرحوم آقای مطهری هست جمع آوری کردند، کتاب قشنگی است. به نظرم در مصاحبۀ برادر ایشان، مصاحبۀ، چند تا از برادرهای آقای مطهری مصاحبه کردند، یکی از برادرهایشان الآن یادم رفته که از همه مفصل‌تر هست. حالا به تناسب از آن مصاحبه یک خاطره‌ای را از مرحوم آقای داماد نقل کنم، می‌گوید که این برادر، آقای مطهری ایشان را قم آورده بوده برای طلبگی ولی به هر حال شرایط جوری می‌شود که می‌رود دیگر نمی‌ماند. می‌گوید که من یک موقعی زیر کرسی خوابیده بودم مریض بودم درس نرفته بودم. مرحوم آقای داماد می‌آمد آنجا درس می‌گفت به آقای منتظری و آقای مطهری، به این دو تا درس می‌گفت. من گوش دادم، آقای دماد ۲۱۶ بار الا و لابد به کار برد در یک صحبت یک ساعته‌اش. می‌گفت به اخوی گفتم، اخوی به آقای داماد گفته بود، گفت آقای داماد فردا که آمد یک بار هم تکرار نکرد، خلاصه اینجوری بود و خیلی جالب است. این اخوی‌اش نقل می‌کند که می‌گوید دانشگاه تهران ثبت نام می‌کردند من رفتم ثبت نام کردم و به زور در روز آخر اخوی را هم راضی کردم که من خودم در رشتۀ منقول ثبت نام کردم، آن هم در رشتۀ معقول برای تدریس در دانشگاه. ایشان که دانشگاه می‌خواسته تدریس کند باید یک امتحان ازش گرفته می‌شد. اینها مدرک رسمی که نداشتند، مرحوم آقای راشد می‌گفت جلسۀ امتحان ورودی، مرحوم آقای راشد با ایشان آشنایی داشته بود رفاقت داشتند و اینها، گفتش که به آن اساتید که آنجا بودند گفتش که ما رسممان در امتحان، امتحان شفاهی بود. رسممان این هست که اختیار موضوع را به مخاطب واگذار می‌کنیم که از هر جایی که مایل باشد از آنجا شروع کند. ولی من می‌خواهم در مورد آقای مطهری یک سبک دیگری رفتار کنم. آن این است که ما کتاب باز می‌کنیم هر جایی آمد از آنجا امتحان می‌گیریم. شرح منظومه آنجا بود و به صورت راندمی باز کردند و یک جایی آمد. آقای مطهری شروع کرد مثل این که همین امروز درسش را گفته، با تسلط تاریخچۀ آن مسئله را این که از کجا آمده، چی شده، خیلی با، این اساتید دانشگاه که آنجا بودند حیرت زده شده بودند که این چقدر مسلط هست به این، این که تصادفی و به صورت اقتراحی و همینجوری دارد وارد می‌شود. وسط‌های بحث که شد آقای راشد گفتش که شما یک لحظه توقف بفرمایید، یک ۲۰ گذاشت، گفتش که اجازه بدهید اوّل نمره را بدهم بعد استفاده می‌کنیم ادامۀ صحبت شما را. حالا بعضی وقت‌ها اینجوری است ما وسط بحث به نتیجه می‌رسیم نه این که به نتیجه نرسیم، ولی خب بحث را ادامه می‌دهیم، چون می‌گوییم بالأخره ادامه دادن بحث خودش فایده بخش هست و سودمند هست، خیلی وقت‌ها اینجوری است که ما قرائنی را که ضمیمه می‌کنیم این قرائن، وسط‌های بحث مطلب واضح می‌شود. می‌گوید یک ساعت و نیم برادر آقای مطهری نوشته ایشان در آن موضوع صحبت کرده این اساتید هاج و واج مانده بودند که چی کار دارد می‌کند اینقدر به مباحث تسلط دارد.

این بحث‌ها هم به همین سبک هست که خیلی وقت‌ها، این که دقیقاً سه نفر وجود داشته باشند که هر سه‌شان، سه برادر، سعد بن اسماعیل بن عیسی، محمد بن اسماعیل بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی. دقیقاً اینها هر کدامشان یک مشابهی داشته باشند، یک همزادی داشته باشند که آن همزاد هم اسم پدرشان سندی باشد، آن هم اسم سندی یک اسم خاص است. سندی اصلاً اسم شایعی نیست. شما در کل راویان سندی را شاید ۲، ۳ نفر بیشتر پیدا نمی‌کنید به نام سندی. سندی بن محمد بزاز هست که ابان بن محمد بجلی همان و شاید یکی، حالا حسن بن سندی هست که یک قدری طبقه‌اش متأخر است. من الآن همینجوری در ذهنم مرور می‌کردم شاید ۳، ۴ نفر بیشتر سندی نام در کل روات ما نداشته باشیم. خب خیلی خیلی مستبعد هست و بدون تردید علی بن سندی و علی بن اسماعیل اینها یک نفر هستند و وحدت اینها محل تردید نیست، خب این بحث تمام.

به تناسبات یک بحثی را طرح می‌کنم حالا ان شاء الله یک موقعی این بحث، به تناسب این ایام که ایام شهادت حضرت زهرا هست، در بعضی روایات و متون تاریخی ما با تعبیری به نام فاطمی بر می‌خوریم. یک روایتی هست ابو کُرِیْب و محمد بن مسلم، این روایت در رجال کشی هست و اختصاص منسوب به شیخ مفید که

«شَهِدَ أَبُو كُرَيْبَةَ الْأَزْدِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ عِنْدَ شَرِيكٍ بِشَهَادَةٍ وَ هُوَ قَاضٍ،» می‌گوید «فَنَظَرَ فِي وُجُوهِهِمَا مَلِيّاً»

یک نگاه خیلی سیر، ملیّ یعنی سیر، نگاه سیری به اینها کرد و گفت جعفریان فاطمیان. کأنّ دیگر از این جرم بالاتر که دو نفری که هم جعفری هستند هم فاطمی انتظار هم دارند که من شهادتشان را قبول کنم، خلاصه به عنوان جرم. بعد می‌گوید اینها شروع کردند گریه کردن. می‌گوید چرا گریه می‌کنید؟ می‌گوید که شما ما را به کسی نسبت دادید که راضی نمی‌شود که ما از شیعیانش باشیم به خاطر تقوای کمی که داریم.

«قَالا لَهُ نَسَبْتَنَا إِلَى أَقْوَامٍ لَا يَرْضَوْنَ بِأَمْثَالِنَا أَنْ يَكُونُوا مِنْ إِخْوَانِهِمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ سُخْفِ وَرَعِنَا،»

خلاصه یک گروهی که حاضر نیستند که ما را در مسیر خودشان بپذیرند، چون باید آدم با ورعی باشیم و ما، می‌گوید اگر این آقایی که ما را به عنوان شیعۀ خودش بپذیرد «فَلَهُ الْمَنُّ» و منّت او گذاشته. می‌گوید شریک خیلی چیز شد، گفت اگر مرد هم اینها. مرد هم می‌خواهی اینها اجزه. آن کسی که مسئول چیز بود، زیر دستش بود و مباشرش بود گفت «أَجِزْهُمَا هَذِهِ الْمَرَّةَ»، این دفعه شهادتشان قبول است. حالا من از تعبیر این دفعه که تعبیر می‌کند این را بازی می‌دانستند. خوشش آمده از برخورد اینها، می‌گفته این دفعه قبول. خب باب اگر اینها آدم‌های بدی هستند این دفعه و آن دفعه ندارد. اگر آدم‌های خوبی هستند همیشه باید قبول بشود. خودشان را این مدلی، خیال می‌کنند که، به تناسبات یک خاطره‌ای را بگویم، یک موقعی خیلی سال قبل است، شاید ۴۰ سال قبل بود با دایی‌مان و پدر خانممان که آن موقع البته پدر خانم ما نبودند بعداً پدر خانم ما شدند، حرم امام رضا بودیم، یک خانمی آمد مسئلۀ شرعی می‌پرسید، گفتش که شوهر من بیست سال قبل از دنیا رفته بود و یک دختر از آن من داشتم، این دختر را خلاصه به دندان کشیده بود و بزرگ کرده بود، خواستگار برای دختر آمده بود. بعد خواستگار که آمده بود گفته بود حالا چرا به ازدواج دخترم در بیاورم ازدواج خودم، عقدش را برای خودش خوانده بوده بعد به این هم اکتفا نکرده بودند تا هم فیها هم پیش رفته بود. بعد آمد بود گفتم بابا این که دیگر شد ربیبۀ این دختر می‌شود بچۀ زن مدخول بها می‌شود. بچۀ زن مدخول بها که نمی‌شود ربیبه می‌شود دیگر. گفتند نه این امکان ندارد ازدواج کن. این می‌گفت آقا درستش کنید. بیرون آمده بودند، دایی ما می‌گفت کیفش را این کرده ما باید درستش بکنیم؟ حالا غرضم این هست که بعضی‌ها تصور می‌کنند که دین دست ما آخوندها یک چیزی هست که هر جور دلمان بخواهد این طرف و آن طرفش بکنیم. این امانت در دست ماست، اینجور نیست که اختیار داشته باشیم درستش بکنیم و امثال اینها خیال بکنند که این تصویری که، و احیاناً بعضی از برخوردهایی که متأسفانه بعضی از روحانیت داشته به این موضوع دامن زده. در منیٰ بودیم با اخوی حاج آقا محمد رفته بودیم سنگ بزنیم. یک آقایی از آقایان معروف که خیلی هم آدم درست و خوبی است و من ارادت ویژه‌ای داشتم مرحوم شد و ارادت بهش داشتم و دارم، ایشان آمده بود سنگ بزند یکی دو نفر هم همراهش بودند کمکش می‌کردند و اینها، سنگ زدن خیلی هم ساده بود، به ما رو کرد، ما را می‌شناخت، گفتش به آقا بگویید که چقدر سخت یک فکری برای اینجا بکنند. ما این را به حاج آقا عرض کردیم حاج آقا فرمودند خیلی ناراحت شدند. گفتند مگر دین خدا دست ما هست که درستش کنیم یعنی چی؟ این چه طرز فکری است که خیال می‌کنید که ما آخوندها وظیفه داریم که هر جور دلمان می‌خواهد دین را درست کنیم. اصلاً این مدل تفکر گاهی اوقات باعث شده که افراد تصور کنند که ما آخوندها هر چی دلمان می‌خواهد انجام می‌دهیم. اگر این طرف خوشمان بیاید این طرفی‌اش می‌کنیم، اگر آن طرف خوشمان بیاید. بد است یعنی.

داشتم این قصه را تعریف می‌کردم. این شریک هم مثل ما آخوندها بوده، این که این دفعه قبولش کنید، که می‌گوید به امام صادق این مطلب که گفتند حضرت خیلی ناراحت شدند از این که مال شریک و چیز، شرّک الله بشراکین، خلاصه با دو تا بند کفش این را بشراکین من نار، با دو تا بند، شراک بند کفش است، با دو تا بند کفش از آتش آن را در آتش قرار بده و شرّکه یعنی ببندش با دو تا شراک از نار. نکته‌ای که اقتراح من هست دوستان این را مطالعه بکنند ببینند، اینجا در مورد جعفریان می‌گوید نسبتنا الی رجلٍ، خب این که مراد امام صادق است دیگر. ولی در مورد فاطمیان می‌گوید نسبتنا الی اقوامٍ. یک گروهی بودند به نام فاطمی. از این عبارت استفاده می‌شود یک گروهی به نام فاطمی وجود داشتند که گروهی بوده که شعارشان ورع تام بوده. فاطمی بودنشان شعارشان ورع تام بوده، کسانی را هم با خودشان می‌پذیرفتند که ورع محکم داشته باشند، سخف ورع نداشته باشند، با تقوا باشند. مراد از این گروه چه گروهی هستند؟ چه ویژگی‌هایی دارند؟ این را دوستان کار کنند، مطالعه کنند ببینیم آیا به یک نتیجه‌ای می‌رسیم. کلمۀ فاطمیان البته در بعضی از روایات دارد مثلاً روز قیامت خطاب می‌شود أین الفاطمیون، خب آنها نشانگر این که گروه تاریخی هستند نیست، أین الفاطمیون یعنی محبین حضرت زهرا کی‌ها هستند و در روز قیامت یک ابهت خاصی و ویژگی خاصی دارند.

شاگرد: شاید تعبیر باشد که ؟؟؟ أنهم کانوا فاطمیون یک همچین تعبیری شاید.

استاد: بله، آن در أین الفاطمیونی که در آن روایت هست آن مورد صحبت نیست، چون آن نشانگر این که یک گروه و یک قوم خاصی باشند نیست. یعنی آن معنایش این است کسانی که عشق به حضرت زهرا دارند، آن یک چیز خاصی است. ولی این فاطمیان به عنوان یک گروه مراد کی‌ها هستند؟ و چه ویژگی‌هایی این فاطمیان داشتند و چه سبک است؟ من یک سری احتمالاتی به ذهنم هست حالا دوستان این را مطالعه بکنند، حالا شاید نزدیک‌های ولادت حضرت زهرا من در مورد این فاطمیان و این روایت و اینها یک مقداری بیشتر صحبت کنم. خواستم طرح یک سؤال کنم اگر دوستان در مورد این فاطمیان، در یک جلسه‌ای این سؤال را طرح کردم و احتمال خودم را مطرح کردم، بعضی از آقایان که آنجا بودند یک احتمال دیگری مطرح کردند و حالا ببینیم این مراد از فاطمیان کی است؟ یعنی چه گروه متمایز مذهبی که اینها وجود دارند به نام فاطمیان، اینها کی‌ها هستند؟ چی ها هستند؟ این را ملاحظه بفرمایید. این خیلی مهم است که شناخت گروه‌های مذهبی و جریانات مذهبی خاصی که در یک دوره‌ای وجود داشته باشند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان